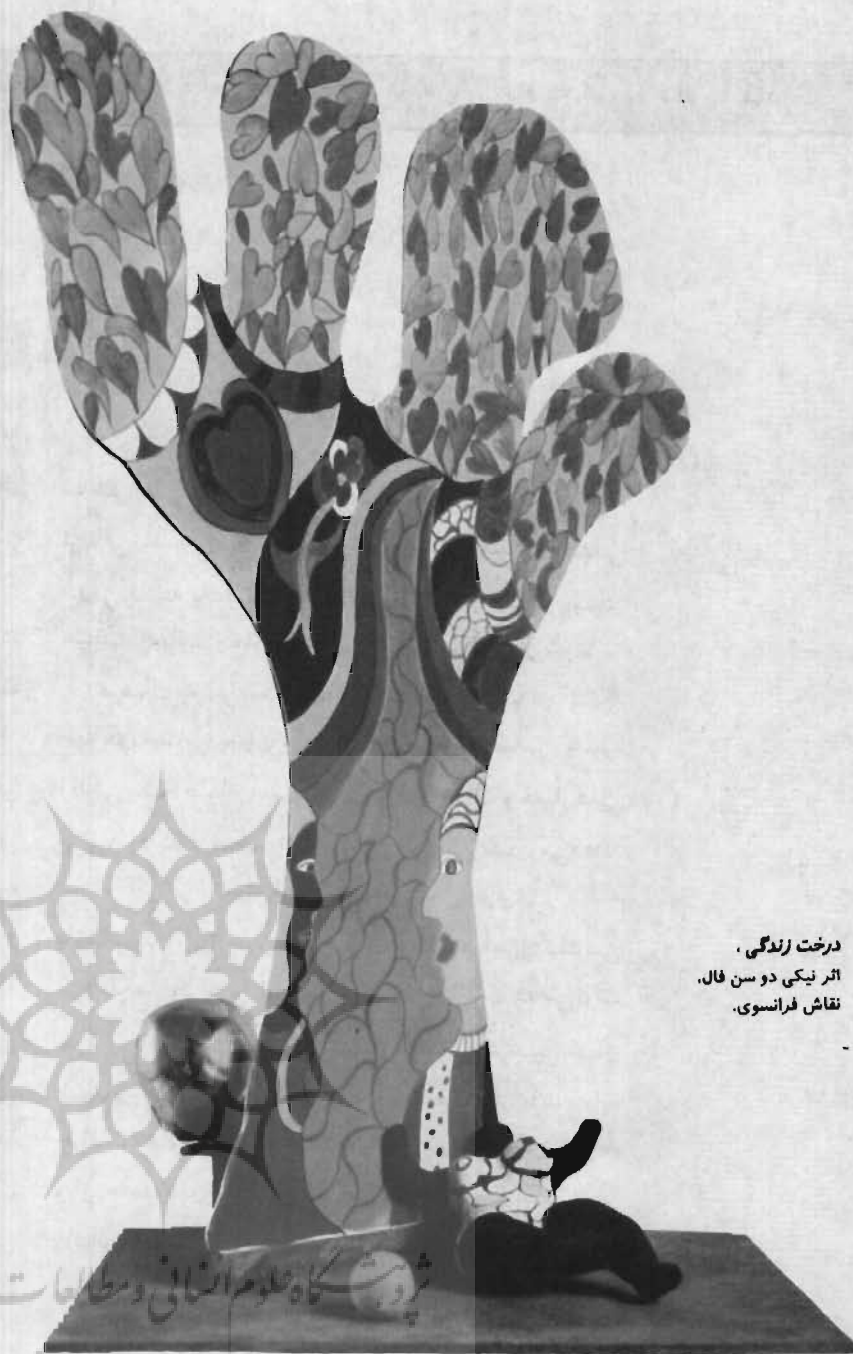


انتخاب مسیر

آمارتیا سن

آیا فرهنگ صرفاً مکمل توسعه است؟

توانایی انسان است. درحقیقت، مفهوم «توانایی» یک فرد را می‌توان تا اندیشه‌های ارسطویی گرفت که معتقد بود زندگی هر فرد را می‌توان به منزله‌توالی کنشها و حالتی از بودن در نظر گرفت که مجموعه‌ای از «عملکردها» را شکل می‌دهد، و «توانایی» او مجموعه‌ای از عملکردهای متفاوت است که فرد می‌تواند از میان آنها انتخاب کند. در نتیجه، مفهوم توانایی به ناگزیر با مفهوم آزادی و گوناگونی انتخابهای فرد ارتباط می‌یابد. گوناگونی انتخابها به فرد امکان می‌دهد که تصمیم بگیرد می‌خواهد چه نوع از زندگی را در پیش گیرد. در این معنا، فقر حقیقی فقط به معنای محرومیت مادی نیست بلکه همچنین به معنای نبود امکانات واقعی انتخاب شیوه‌های دیگر زندگی در نتیجه تنگناهای اجتماعی یا شرایط شخصی است. به‌طور قطع، اقتصادی‌ترین جنبه‌های فقر همچون بی‌ثباتی درآمدها یا فقدان مسکن مناسب بویژه از آن رو تأثیری مخرب دارند که به توانایی انسان آسیب می‌رسانند.



درخت زندگی،
اثر نیکی دو سن فال،
نقاش فرانسوی.

در جهان امروز دو نگرش درمورد توسعه وجود دارد. مشخصه نگرش نخست، نظریه رشد اقتصادی و ارزشهایی است که رشد اقتصادی بر آنها استوار است. از این دیدگاه، توسعه در اساس عبارت است از افزایش سریع و پایدار تولید سرانه ناخالص ملی (یا داخلی) که احتمالاً با تلاش برای توزیع عادلانه دستاوردهای این افزایش همراه می‌شود. من این نگرش را «برداشت اقتصادگرا» از توسعه می‌خوانم. در این نگرش، ارزشها و فرهنگ نقش مهمی ندارند.

اما نگرش دوم برخلاف نگرش نخست، توسعه را فرایندی برای رشد آزادی فرد در دنبال کردن هدفهای ارزشمند خود می‌داند. من این نگرش را «برداشت مؤثر و رهایی بخش» از توسعه می‌خوانم که در آن، جایگاه ثروت مادی و اقتصادی صرفاً یکی از کارکردهای نظام ارزشی است و فرهنگ تعیین‌کننده پیشرفت اجتماعی و اقتصادی است. بنابراین، مشخصه اصلی توسعه در این نگرش شکوفایی

چون تقریباً تمامی امکانات و فرصتهای فرد را در انتخاب شیوه‌ای سزاوارتر و ارزشمندتر از زندگی محدود می‌کنند.

بدیهی است که برای به کار بستن این مفهوم از توسعه، باید پیش از هر چیز مطلوب‌ترین ارزشهای مردم را شناخت. اقتصاددانانی که روی این مسئله کار می‌کنند شماری از شاخصهای کیفیت زندگی را برشمرده‌اند: طول عمر، سلامتی، تغذیه مناسب، آموزش پایه‌ای، برابری جنسیتها و آزادیهای بنیادی سیاسی و اجتماعی.

این ارزیابی هر قدر هم که ذهنی باشد، ارزشها را در نظر می‌گیرد حال آنکه برداشت اقتصادگرا از توسعه، این ارزشها را نادیده می‌انگارد. فرض کنید از مردم پرسند که چه شیوه‌ای از زندگی را ترجیح می‌دهند و آنان در پاسخ بگویند که طول عمر بیشتر، بیماری کمتر و استقلال گسترده‌تر و نه رشد تولید سرانه ناخالص ملی. در این صورت، برداشت «رهایی‌بخش» از توسعه با انتخاب آنان همخوانی بیشتری دارد تا نگرش

«آموزش پایه‌ای فقط از آن رو که به رشد اقتصادی یاری می‌رساند مهم نیست بلکه همچنین از آن رو مهم است که عنصری اساسی و ضروری برای توسعه فرهنگی هر فرد است.»
بایسن، زنگ تفریح دانش‌آموزان تایی

«اقتصادگرا».

درحقیقت، نگرش اقتصادگرا صرفاً بر افزایش ثروت و درآمد استوار است. آدام اسمیت، جان استوارت میل و سایر اقتصاددانان کلاسیک برای افزایش ثروت اهمیت زیادی قایل بودند، هر چند که همواره ثروت را یکی از راههای رسیدن به مهمترین هدفها به‌شمار می‌آوردند. این اقتصاددانان به‌طور گسترده در مورد ماهیت هدفها صحبت کرده‌اند و آنها را به دقت از افزایش محض درآمدها متمایز کرده‌اند.

در واقع، اسمیت و میل و اقتصاددانان کلاسیک به شدت تحت تأثیر این اندیشه بودند که چیزهای بی‌شماری وجود دارد که از منافع و ثروت مادی برای ما ارزشمندتر است چه این چیزها فرصتهایی واقعی را برای ما فراهم می‌آورد که ما را به شیوه مطلوب زندگی مان می‌رسانند. نوشته‌های آنان نشانگر توجه زیاد به اهمیت بنیادی تواناییهای ما برای انجام کارهایی است که برایشان ارزش قایل هستیم و برای این



توسعه علم و فناوری و نظام آموزشی
پایه جامع علوم انسانی

توسعه» را به درستی درک و ارزیابی کرد.

نقشهای بنیادی فرهنگ

امروزه تأیید مفهوم توسعه «پایدار» دیگر به امری رایج بدل شده است و به طبع جای شگفتی نیست که مفهوم «توسعه پایدار از لحاظ فرهنگی» از این مفهوم منتج شود. اما منظور از مفهوم «توسعه پایدار از لحاظ فرهنگی» چیست و آیا این مفهوم نسبت به نگرش صرفاً ابزاری از فرهنگ در توسعه، گامی به پیش و حرکتی درست است یا نه؟

کاربرد این اصطلاح دو اشکال اساسی دارد. نخست اینکه این اصطلاح نقش «سازنده» فرهنگ را نادیده می‌گیرد. اگر نقش فرهنگ «پایدار کردن» توسعه است، این پرسش همچنان باقی است که ماهیت این توسعه چیست؟ در واقع، محور قرار دادن مفهوم «توسعه پایدار از لحاظ فرهنگی» نقش بنیادی فرهنگ را در قضاوت و ارزیابی توسعه نادیده می‌گیرد و فرهنگ را به ابزاری برای توسعه پایدار بدل می‌سازد بی‌آنکه مسئله تبیین خود توسعه را در نظر گیرد، به

نلا سانچو، دبیرکل جنبش زنان «کابریلا» در فیلیپین. نوشته روی اعلان: «یک ملت تنها زمانی آزاد خواهد بود که زنانش آزاد باشند»

ارزش قابل بودن دلیلی داریم. این اقتصاددانان به دقت روی رابطه‌ای کار کرده‌اند که میان آرزوها و خواسته‌ها و ارزشها از یک سو، و درآمدها و ثروت از سوی دیگر موجود است، و نیز روی ساختارهای سیاسی کار کرده‌اند که برآوردن این خواسته‌ها را امکانپذیر می‌سازد و در نتیجه، مؤید آزادی فرد در انتخاب است.

نگرشهای ابزاری از فرهنگ

برعکس، در برداشت اقتصادگرا از توسعه، فرهنگ در بهترین حالت چیزی بیش از ابزاری برای یاری رساندن به رشد اقتصادی و انباشت ثروتها نیست. حال باید از خود پرسید که آیا می‌توان رشد اقتصادی را ارزشی در خود به‌شمار آورد و تنها زمانی برای عوامل دیگری همچون فرهنگ ارزش قابل شد که در خدمت هدفهای رشد اقتصادی باشد؟ آیا رشد اقتصادی صرفاً یکی از ابزارهای شکوفایی انسان نیست، آن هم ابزار و عاملی که نسبت به ارزشهای وجودی و فرهنگی ما از ارزش کمتری برخوردار است؟ چگونه می‌توان پذیرفت که کالاها و خدمات ارزشی در خود دارند و نه به دلیل امکان و فرصتی که به ما می‌دهند تا مطابق خواست‌مان زندگی کنیم؟ و چگونه می‌توان پذیرفت که فرهنگ صرفاً کالا و ابزاری در میان سایر کالاها و ابزارهاست؟ هر کس به خوبی آگاه است که هر آنچه بیش از همه برایش ارزشمندتر است با حوزه فرهنگ ارتباط دارد و در نتیجه، نمی‌توان فرهنگ را تا حد یک چیز فرعی و یک ابزار برای رشد اقتصادی پایین آورد. چگونه می‌توان پذیرفت که آنچه دلیل زندگی ماست در برابر دیدگانمان کاملاً بی‌ارزش و بی‌اعتبار شود؟

هر چند باید بر نقش محوری فرهنگ در فرایند توسعه تأکید کرد اما هرگز نباید فرهنگ را تا حد این کارکرد فرعی پایین آورد. در واقع، فرهنگ علاوه بر نقش ذاتی و خاصی که در تعیین و ارزیابی فرایند توسعه اقتصادی دارد، در تعیین هدفهای دیگری که رابطه مستقیمی با حوزه اقتصاد ندارند نیز نقش دارد، هدفهایی همچون دفاع از محیط‌زیست و حفظ گوناگونی زیست‌شناختی.

برخی از ارزشها و سنتهای فرهنگی به تحقق این هدفها و توسعه اقتصادی کمک می‌کنند و در عین حال، برخی دیگر مانع از تحقق این هدفها هستند. در این راستا، ما از عرصه‌هایی برای ارج نهادن به ارزشها و سنتهای فرهنگی راهگشای تحقق این هدفها و توسعه برخورداریم. در واقع، وقتی پرسش درستی یا نادرستی هدفهای تعیین شده برای توسعه مطرح می‌شود، فرهنگ در پاسخ به این پرسش اساسی نقشی بنیادی و مهم ایفا می‌کند، چه فرهنگ دیگر صرفاً ابزاری برای رسیدن به این هدفها نیست، بلکه بنیان اجتماعی هدفهایی است که در راه آنها تلاش می‌کنیم. بدون در نظر گرفتن این کارکرد دوگانه فرهنگ، نمی‌توان «بعد فرهنگی



فقر حقیقی فقط
به معنای
محرومیت مادی
نیست بلکه همچنین
به معنای نبود
امکانهای واقعی
انتخاب شیوه‌های
دیگر زندگی
در نتیجه تنگنایهای
اجتماعی یا شرایط
شخصی است.



«در نگرش اقتصادی توسعه، ارزشها و فرهنگ نقش مهمی ندارند». بالا، مرکز معدنکاوای چارنیا (هند).

مردم از امکان تعمیق، پرورش و اعمال خلاقیت خود نه تنها مانعی بر سر راه رشد اقتصادی و تحقق هدفهایی خاص است بلکه خود توسعه را نیز به مخاطره می‌اندازد. آموزش پایه‌ای صرفاً از آن رو مهم نیست که به رشد اقتصادی یاری می‌رساند بلکه همچنین از آن رو مهم است که عنصری اساسی و ضروری برای توسعه فرهنگی هر فرد است.

■ **نقش ارزیابی:** فرهنگ تعیین می‌کند که ما حقیقتاً به چه چیز علاقه و تعلق داریم. بدون در نظر گرفتن ارزشهای مهم برای ما که بازتاب‌دهنده فرهنگ مان است، نمی‌توان درباره رشد اقتصادی یا هر هدف دیگری سخنی به میان آورد. به‌طور قطع، برخی از ارزشهای بنیادی (مثلاً سعادت، طول عمر بیشتر، سلامتی) در میان بسیاری از جامعه‌ها مشترک است، اما این بدان معنا نیست که این ارزشها مستقل از فرهنگ هستند، بلکه به معنای آن است که فرهنگهای گوناگون در مورد برخی از ارزشهای بنیادی یا یکدیگر همسو و همگرا هستند.

■ **نقش ابزاری:** هدفهای مورد نظر ما هر چه باشد، تا حدودی با فرهنگ و اخلاقیات ما تعیین می‌شود، اما کارکرد فرهنگ تنها به این خلاصه نمی‌شود. پارامترهای فرهنگی همچنین نقش ابزاری مهمی، چه برای رشد اقتصادی و چه برای تحقق سایر هدفها مانند ارتقای کیفیت زندگی، دارند.

و سرانجام اینکه فرهنگ از مفهوم آزادی جدایی‌ناپذیر است، بویژه از آزادی تصمیم‌گیری آگاهانه در مورد آنچه به‌راستی برای مان مهم و ارزشمند است و نیز در مورد شیوه مطلوب زندگی. در تحلیل نهایی، فرهنگ با توجه به این سه نقش اساسی خود، یعنی سازندگی، ارزیابی و ابزاری برای توسعه، ضامن اصل آزادی است.

عبارت دیگر، فرهنگ تا حد یک عنصر تزئینی و یک ابزار مطلوب و مورد ستایش برای توسعه «پایدار» تنزل می‌کند و از سوی دیگر، توسعه نیز به‌طور مستقل تبیین می‌شود.

اما این اصطلاح از جنبه دیگری نیز مشکل‌آفرین است. بنا به تعریف، فرهنگ عنصری است پویا و زنده که طی سده‌ها پیوسته در حال تغییر و تحول و پالایش بوده است. بیان ضمنی و ناصریح اینکه فرهنگ از ضرورت‌های توسعه پایدار تبعیت می‌کند به معنای آن است که امکان و آزادی رشد و توسعه مستقل را از فرهنگ بگیریم و به شیوه‌ای ناشیانه آن را در چهارچوبی بسیار تنگ و محافظه‌کارانه محصور کنیم. مثلاً، ما ادعای تکمیل محیط‌زیست طبیعی را نداریم بلکه صرفاً خواستار حفظ آن و تا حد ممکن، بازگشت به مرحله پیشین طبیعت‌ایم. در این راستا، فرهنگ صرفاً گنجینه‌ای برای دفاع و محافظت نیست بلکه سرچشمه نیروی خلاق ما و عامل پیشرفت انسانی است و از همین رو، نقش پایدار کردن توسعه نقشی فرعی و کم‌اهمیت برای فرهنگ است. با کنار گذاشتن برداشت صرفاً ابزاری از فرهنگ و پذیرش نقش سازنده و خلاق آن، توسعه را در قالبی درک می‌کنیم که شامل توسعه فرهنگی نیز هست و به فرهنگ جایگاه واقعی‌اش را در بطن پویایی توسعه می‌دهیم.

سه نقش فرهنگ

فرهنگ به سه شیوه کاملاً متمایز اما مرتبط با هم در توسعه نقش دارد:

■ **نقش سازنده:** توسعه در معنای گسترده خود به‌ناگزیر بعد فرهنگی را نیز دربر می‌گیرد و توسعه فرهنگی عنصری اساسی و لاینفک از توسعه به‌طور کلی است. محروم کردن

آمارتیا سن،
AMARTYA SEN

از هندوستان، استاد اقتصاد و فلسفه
در دانشگاه هاروارد
(ایالات متحده).